

آوایی فاشیستی برای تحمیق مردم

در حاشیه شعار "نه غزه نه لبنان جانم فدای ایران"

یکی از شعارهای جنیش سبز در این دوره "نه غزه نه لبنان جانم فدای ایران" است که به یکی از افتخارات بخشی از ناسیونالیسم ایرانی تبدیل شده است. این شعار که در بالای بسیاری از سایت‌های جریانات ناسیونالیستی رنگ آمیزی و برجسته شده است و در اهمیت آن اطلاعیه می‌دهند و سخن سرانی می‌کنند، یک فاشیسم به تمام معنا را نمایندگی می‌کند. این شعار تعفن ناسیونالیسم شرقی ایرانی، ناسیونالیسم ضد عرب و گند دماغ ایرانی را سرتا پا با خود دارد. این شعار ضد اسلامی و در دفاع از مردم فلسطین نیست. این شعار علیه جریانات حزب الله و حماس و حمایت جمهوری اسلامی از این جریانات ارتجاعی اسلامی و تروریست نیست. این شعار برعکس رسماً علیه مردم فلسطین به جرم عرب بودنشان است. این شعار ضد مردم عرب و اعلام این ضدیت و تنفر است. افتخار صافی از ناسیونالیست‌ها از رهبران سبز تا حزب مشروطه و ... به چنین شعاری نشانه ماهیت خود این جریانات و با هدف تحمیق مردم ایران صورت می‌گیرد و دقیقاً علیه عدالتخواهی و آزادیخواهی این مردم است. این شعار نشانه خالی بودن این جریانات از یک ذره تمدن، و احساس انسانی است. نشانه گرایش قوی فاشیستی آنها و ضد عرب بودن آنها و به حساب نیلورتن مردم غیر ایرانی به عنوان انسان است، که البته این وجه بارز ناسیونالیسم از هر نوع آن و انصافاً به صورت برجسته در ناسیونالیسم ایرانی است. در پس این آوای فاشیستی اما اهداف بسیار زمینی را دنبال می‌کنند. می‌خواهند به مردم منجر و به تنگ آمده ایران، از مردمی که از بیکاری و محرومیت و گرانی و فقر به تنگ آمده اند، بگویند که دلیل آن ارسال امکانات مملکت برای مردم فلسطین و لبنان است. با این کار در تلاشند نفرت و بیزاری به حق مردم از زندگی جهنمی که برایشان ساخته اند را در پشت سر خود بسیج کنند. این تلاشی شیدانه برای تحمیق مردم، دامن زدن به احساسات ناسیونالیستی ایرانی، و کور کردن چشم آنان بر حقایق است که در این جامعه و در حاکم بودن مناسبات ضد انسانی و سودجویانه که خود اینها بانی و مدافع پرو پا قرص آنند می‌باشد. ناسیونالیسم ایرانی تاریخاً ضد عرب و پرو اسرائیلی است. غرولندهای آنان هم از حمایت جمهوری اسلامی از حزب الله و حماس نه از سر نگرانی از رشد تروریسم اسلامی که از سر نگرانی از نزدیکی "ملت غیور ایران" با اعراب است.

امروز هم این شعار به معنی به ریشخند گرفتن کل مصائبی است که مردم لبنان و خصوصاً مردم ستمدیده فلسطین در اثر چهار دهه اشغالگری و شمشیر کشیدن دولت فاشیستی اسرائیل به روی آنها و آوارگی و کشتار و بی خانمانی شان ایجاد کرده است.

آنچه باید آموخت!

بیانیه پلنوم ۱۵ کمیته مرکزی حزب حکمتیست
در باره رویدادهای حول انتخابات خرداد ۱۳۸۸ در ایران

بار دیگر توده های وسیعی از مردم ایران به امید یک گشایش سیاسی و فرهنگی و به امید یک زندگی کمتر مشقتبار اقتصادی، حول انتخابات جمهوری اسلامی بسیج شدند و بار دیگر شکست خوردند. بار دیگر مردم ایران به این یا آن جناح جمهوری اسلامی امید بستند و بار دیگر شکست خوردند. نه فشار اقتصادی کم شد و نه فضای سیاسی و فرهنگی گشایشی یافت. این بار، توده وسیعی از مردم شهری تحت تاثیر سیاستها و تبلیغات بورژوازی غرب و ناسیونالیسم پرو غرب ایران، حول یکی از جناحهای رژیم (جناح موسوی - کروی - رفسنجانی) به خیابان آمدند. قبول کردند که بیرون از رژیم، پیروزی ممکن نیست؛ باید مبارزه را از کانال جدالهای درون رژیم تعقیب کرد. مردم انقلابی، برعکس اعتراضات تیر ماه ۱۳۷۸، که علیه هر دو جناح رژیم بود، به یکی از جناحها امید بستند. از تجربه تیر ۷۸ عقب نشستند. اما باز هم شکست خوردند.

ظاهراً تجربه ای متفاوت بود. و انصافاً همه جریانات بورژوازی و همه فرصت طلبان سیاسی سعی کردند که به طبقه کارگر و مردم انقلابی بقبولانند که این تجربه ای دیگر و این انقلابی دیگر است که فرا رسیده است. اما این نبرد و درسهائی که به همراه داشت از جنس نبردهای پیشین و درسهای ظاهر آموخته قبلی بود. تجربه ای که اصلاً نیاز به تکرار آن نبود.

چرا این تلاش برای آزادی و این امید به عدالت اقتصادی نقش بر آب گردید؟ چگونه میتوان از این دور باطل عبور کرد؟ چگونه میشود از دست بختک جمهوری اسلامی و نظام بردگی مزدی رها گردید؟ اینها سوالاتی است که هر نیروی سیاسی مسئول باید پاسخگوی آن باشد. توجیه شکست با این پاسخ که "جمهوری اسلامی سرکوب کرد" پاسخ نیست؛ تکرار صورت مساله است. جریانی که تصور کرده که جمهوری اسلامی با تمام قوا به سرکوب و تحمیق و به تفنگ و مذهب روی نمیآورد یا شارلاتان است و یا ابله سیاسی. ← ص ۴

هدف ترورهای زنجیره ای در سندج و شکست رژیم

مصاحبه پرتو با اسد گلچینی



جمهوری اسلامی استاد این کار است. چه در داخل و چه در خارج کشور مهارت خاصی در ترور مخالفین خود کسب کرده است. نیروها و جریانات بی ربط به خواست و مبارزه مردم هم و بعضاً تحت عنوان دفاع از مردم، به ترور متوسل میشوند و همه

اینها چه در گذشته و چه در حال حاضر موجب عقب زدن مبارزه مردم شده است. ابراز خوشحالی از به درک رفتن جنایتکاری هیچوقت نمیتواند جای سازماندهی مبارزه کارگران و مردم زحمتکش برای از بین بردن کل رژیمی که هزاران جنایتکار و جانی را در خود جای داده است را بگیرد. همیشه مبارزات ما با چنین خطراتی مواجه است. کمونیستها و رهبران مبارزه همیشه در معرض این چنین خطراتی چه از جانب رژیم و چه از جانب نیروهای فاشیست و بی ربط به خواست مردم هستند. از این لحاظ بسیار روشن است که همیشه اهداف روشنی که ترور ها دارند را نشان داد و در مقابل آن سد ایجاد کرد. ترور هایی که در سندج انجام شد هدفش باز کردن دست رژیم برای سرکوب شدید مبارزه مردم مبارز در این دوره بود. رژیم همه جا به چنین فضایی نیاز دارد بویژه در کردستان و به نظر من رد پای همه این ترور ها به خود رژیم و گروه های ویژه این کار بر میگردد. ص ۳

پرتو: اخیراً و به فاصله کمی تعدادی از مهره های رژیم در سندج ترور شدند، کمیته کردستان حزب طی چند اطلاعیه اعلام کرد که این ترورها اثر انگشت رژیم را بر خود دارد و هشدار داد که ترورها کار هر کس باشد، اقدامی است که دست رژیم را در نظامی کردن فضای جامعه باز میگذارد و به زیان مبارزات مردم است، لطفاً در این مورد توضیحاتی برای خوانندگان پرتو بدهید؟

اسد گلچینی: هم اکنون و با گذشت بیش از یک هفته از این ترور ها فضای شهر سندج به شدت پلیسی شده است. هشدار ما از همان وقوع ترور اول به جا بود که این ترور در بطن وضعیت سیاسی معینی صورت گرفته است و قرار است اهدافی را در مقابل با مردم پیش ببرد. کم کم و در جریان بقیه ترور ها این مسئله برای همه عیان شد. در فاصله ده روز در شهر سندج ۵ نفر از مهمترین مقامات و نیروهای رژیم ترور شدند. یک چنین عملیاتی در سطح و امکانات بسیار بالایی فقط ممکن است. حال کدام بخش و چه کسانی مجری این ترور ها بودند مهم نیست. یک ترور زنجیره ای که اهداف معینی را دنبال کرد. بنظر من رژیم که سازنده این ترور ها بود به اهدافش نرسید.

ترور و ایجاد رعب ناشی از آن از بزرگترین دشمنان مبارزه توده ای و اشکال شناخته شده آن است. رژیم های مستبد و فاشیست به چنین شیوه هایی دست میزنند.

روز قدس از تهران تا استکهلم

مصطفی رشیدی، بهنام ارانی ص ۲

آزادی، برابری، حکومت کارگری

یادداشت سردبیر...

این نشانه اوج بیگانگی فرهنگ و "تمدن" ناسیونالیسم ایرانی با انسان بودن و هر نوع احساس انسانی است. با همین فرهنگ و تمدن گنبد و متعفن ناسیونالیسم ایرانی در دوره جنگ ایران و عراق به کمک اسلام و حکومت الهی، خمینی جلد و یاران سبز و سیاه آن دهها هزار کودک و جوان را به عنوان ابزار خنثی کردن مین در میدانهای جنگ ایران و عراق به کشتن دادند. ناسیونالیسم ایرانی در کنار سران سبز دیروز در جبهه جنگ با دولت عراق، با باد زدن احساسات ناسیونالیستی، با ایجاد نفاق کور قومی و مذهبی، مردم محروم در ایران را علیه همسرنوشتان خود در عراق بسیج کردند و به جان هم انداختند و کشتار و تکه پاره شدن مردم "غیر ایرانی" را به سخره گرفتند. و امروز همان ابزار را برای تحمیل مردم ایران زیر پرچم ضد انسانی سبز همراه خیل یاران قدیم و جدید به کار میبرند. روزانه میلیاردها دلار در این مملکت صرف حوزه های علمیه و بیت رهبری، مسجد و ساختن کشتارگاههای اوین و کهریزک و سپاه و مراکز پلیسی و اطلاعاتی و آخوند میگردد. اینها هیچکدام از نظر این صف مشکلی نیست و باعث فقر و سیه روزی مردم نشده است. ایجاد سرمایه های نجومی در این جامعه بر گرده کار ارزان طبقه کارگر و محرومیت بخش عظیمی از مردم، عین دموکراسی و مردم سالاری برای این صف است و اتفاقاً میخوانند مانع باز شدن چشم و گوش طبقه کارگر و مردم محروم در ایران بر این حقایق شوند. چند میلیون کارگر افغانی را به شیوه برده وار به کار گرفته اند و از رنج و تلاش آنها سود میبرند و هر وقت هم به نیروی آنها احتیاجی نباشد، دسته جات چاقوکنش و قمه زن را افسار گسیخته به جانشان می اندازند و همه اینها از نظر این صف عادیه است و با تما اینها هزار اتهام کثیف و تحقیر را نثارشان میکنند و اینها عین دموکراسی و جمهوریت متعفن این صف است.

اما خارج از اینها تاجایی که به مردم فلسطین و لبنان هم برگردد، میداناری تا کنون صف سبز و سیاه جمهوری اسلامی در این کشورها سر سوزنی به دفاع از مردم فلسطین و لبنان مربوط نیست. دفاع از حماس و گروههای فاشیستی و تروریستی از جانب جمهوری اسلامی، مسلح کردن باندهای ترور و کشتار، اعمالی است که نه تنها محنت و محرومیت مردمان ستمدید این ممالک را نه کاسته است، بلکه خود عاملی جدی در افزایش سیه روزی حاکم بر زندگی آنها بوده است. اگر دولت فاشیستی اسرائیل عامل اصلی توحشی است که چهار دهه آوارگی و کشتار و خانه خرابی مردم این مناطق را باعث شده است، اگر سیاستهای فاشیستی دولت قومی مذهبی اسرائیل باعث ایجاد دشمنی کور میان مردم این منطقه شده است، اگر ادامه این سیاستها باعث ایجاد و پا گرفتن جریانهای فاشیستی تروریستی حماس شده است، جمهوری اسلامی نیز در چهار دهه اخیر برای تامین منافع خود زندگی مردم محروم را دستمایه معامله گری و افزایش دامنه اقتدار خود کرده است. هزینه کردن جمهوری اسلامی برای تقویت گروههای تروریستی در فلسطین و لبنان و عراق و ... علیه هر نوع عدالتخواهی مردم این کشورها، علیه خواست مشروع مردم فلسطین برای ایجاد کشوری مستقل است. خواستی که به درست سمپاتی صف انسان متمدن در این چهار دهه را همراه خود داشته است.

اگر قرار باشد روزی پرونده عاملین کشتار و آوارگی و فقر و محرومیت مردم لبنان و فلسطین در دادگاهی انسانی بررسی شود و عاملین آن محاکمه شوند، بی شک جدا از دولت اسرائیل به عنوان مسئول اصلی جهمی که به این مردم تحمیل شده است، سران سبز و سیاه جمهوری اسلامی نیز در صف متهمین خواهند ایستاد.

روز قدس از تهران تا استکهلم

مصطفی رشیدی، بهنام ارانی

روز یکشنبه ۲۰ سپتامبر، روز قدس، اجتماع سنتی جریانهای اسلامی در دفاع از فلسطین در مرکز شهر استکهلم برگزار گردید. جمعیت ۱۵۰ نفره با ترکیب شناخته شده ای از سخنرانان و پرچمهای حماس و حزب الله و تصاویری از خمینی بخوبی گویای رنگ اصلی این تجمع بود. این تجمع با همین شعارها، سخنرانی و فراخوان دهندگانش در چند سال اخیر بزحمت از پانویس خبری شهر فراتر رفته است. از آن مهمتر، هیچگاه توجه افکار عمومی و رسانه های متعدد فارسی زبان را بخود جلب نکرده است. دیروز گذشته یک استثنا بود. این تجمع در محاصره جمعیتی حدود دوهزار نفره از ایرانیان مخالف جمهوری اسلامی روبرو گردید. جمعیت ایرانی با پرچمهای خود، با انرژ و هیجان و شعارهای تند و پر سر صدا راه را بر ابراز وجود تجمع مدافع قدس بستند. رسانه های محلی سوئدی از تقابل دو اکسیون، یکی علیه جمهوری اسلامی و دیگری علیه دولت اسرائیل، نام بردند. رسانه ها و جریانهای سیاسی متعدد ایرانی از آن بعنوان "یک اکسیون پیروزمند مردم علیه جمهوری اسلامی و مزدوران حماس و حزب الله" گزارش دادند. هر چه که بوده باشد و با هر تحلیلی و با هر نیتی؛ و هر چقدر که از رسوا ساختن و افشای حماس و حزب الله و تروریسم اسلامی و جمهوری اسلامی بتوان در تقابل روز یکشنبه در استکهلم اثری وجود داشت؛ بزحمت میتواند موجب خشنودی نباشد. البته که مطابق شعارها "حزب الله و حماس مزدوران رژیم ایران هستند"، البته که "حماس و حزب الله تروریست اند"، البته که "خامنه ای و خمینی تروریست و قاتل و هیتلر هستند". و صد البته که باید این قاتلین و تروریستها را رسوا کرد. اما اگر دنبال "پیروز" میگردید، ناسیونالیسم ایرانی پیروز قطعی نمایش روز یکشنبه در استکهلم بود. موتور محرکه اجتماع ایرانیان در یک شعار خلاصه میشد: نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران! این شعار بخودی خود در مورد محتوا و نتایج این حرکت گویاست.

حکایت تبدیل شدن راهپیمایی روز قدس توسط جریان سبز به یک "کارزار اعتراضی علیه دیکتاتوری خامنه ای - احمدنژاد" نیازی به تکرار ندارد. اخبار، تصاویر و شواهد کافی در مورد این کارزار باتدازه کافی موجود است. جریان سبز در ایران پیروزی خود را حول برگ برنده "نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران!" همان روز جشن گرفت. قهرمانانشان و از جمله کروی - بنا به روایتی حتی نامزد جایزه صلح نوبل - در رسانه هایشان در دسترس است. جریان ناسیونالیست ایرانی، سبزه ها و جریانهای سیاسی متلونی از اپوزسیون در خارج کشور با بیرق شناخته شده "دفاع از مبارزات مردم ایران" گرده کش کارزار رهبران سبز در خارج کشور شدند. در شهر استکهلم در اینراه سنگ تمام گذاشته شد. به منظور پاسخ به فراخوان تظاهرات در روز قدس، از ساعت ۱۲ ظهر در میدان مرکزی استکهلم اکسیونی چند صد نفره برگزار گردید. سخنرانان و پرچمها و شعارها "مرگ دیکتاتور" را خواستار گردیدند و در معیت پرچمهای شیر و خورشید یک تظاهرات "سبز"

تمام عیار در مرکز شهر استکهلم برگزار گردید. همین جمعیت در ادامه، یکساعت بعدتر اجتماع جریانهای اسلامی مدافع قدس را در حلقه شعارهای تند و خشمگین خود گرفتند. هر رهگذر با کمی آشنا با سوابق جمهوری اسلامی و حماس و حزب الله از سر کنجکاوی میتوانست پیرسد در میان لیست "مرگ بر تروریستها ..." چگونه است که فی المثل نام رفسنجانی، معمار اصلی گروههای وابسته به رژیم در خاورمیانه، از قلم میافند!

اما مساله مردم فلسطین، مساله اشغالگری اسرائیل، تکلیف یک گره بزرگ زورگویانه دنیای امروز چه میشود؟ سوال در اینمورد از ناسیونالیسم ایرانی کاملاً بیجاست. این جریان با رگه تند امریکایی گرایی، با تکیه به رگه های ضد عربی ایرانی هیچ گاه مردم فلسطین و حق آنها برای رهایی از اشغالگری و نسل کشی دولت اسرائیل را در دستور کار خود قرار نداده است. حمایت صریح از حملات امریکا به عراق، لکننت زبانشان علیه محاصره اقتصادی مردم بیگانه عراق بروزات دیگر مواضع شناخته شده ناسیونالیسم ایرانی است. راستی از جریاناتی که حتی حمله نظامی به امریکا به رژیم را با اغماض مینگریستند انتظار بیشتری میتوان داشت؟ سی سال عفریت حاکمیت جمهوری اسلامی و خواست خلاصی از دست رژیم راه را بر یک تحول انقلابی و انسانی تنگ کرده است. اینرا همگی میدانستیم. طلوع جنبش سبز در بستر همین لجنزار ممکن گردید. در همین شرایط است که ناسیونالیسم ایرانی و همه عصاره های ضد انسانی آن میدان خودنمایی پیدا میکنند.

جمهوری اسلامی را باید سرنگون کرد. آنچه سر جای آن خواهد نشست را جنبش سیاسی امروز ما تعیین میکند و بارقه های آنرا بدست میدهد. باید بخاطر داشته باشیم در فردای سرنگونی جمهوری اسلامی، یک حکومت متمدن و انسانی چاره ای نخواهد داشت بجز اینکه در همان گامهای اول خود خسارات وارده به میلیونها افغانستانی ساکن ایران را بعهده بگیرد. اینها از قربانیان مستقیم رژیم اسلامی بوده اند. جنبش انقلابی سرنگونی جمهوری اسلامی نمیتواند بدون موضع گیری صریح در دفاع از خواست برحق مردم فلسطین برای یک حکومت مستقل و آزاد خود، بدون موضع گیری صریح علیه سرکوب فاشیستی دولت اسرائیل خود را تعریف نماید. حکومت بعدی ایران چاره ای ندارد بجز اینکه خسارات وارده به مردم غزه و فلسطین بخاطر حمایت مستقیم رژیم اسلامی از دستجات گوناگون وابسته امثال حماس را بعهده بگیرد. این مردم قربانیان مستقیم حکومت رژیم اسلامی بوده اند.

انقلاب مردم ایران علیه رژیم شاه برحق بود. این انقلاب بارقه های عمیق انسانی و سیاسی زیبا و پر جلالی را از خود بجا گذاشت. حمایت کارگران نفت از جنبش سیاه پوستان علیه آپارتاید به لحظات پر افتخار انسانی تاریخ بین انسانی متعلق است. دفاع از حق مردم فلسطین خارج از جنگال نفرت انگیز عوامل فعلی، بر دوش جنبش سرنگونی انقلابی علیه جمهوری اسلامی سنگینی خواهد کرد. ناسیونالیسم ایرانی، حتی در رزمنده ترین شمایل ضد رژیمی خود، با این انتظار و افق شدت بیگانه است.

اساس سوسیالیسم انسان است

هدف ترورهای ...

ببینید جمهوری اسلامی و قرارگاه قدس که سردمدار همه فعالیت های اطلاعاتی و مخوف تروریستی بوده و هستند در چنین سناریویی همچنان در پشت پرده هستند. فاکتور تحولات خرداد ماه در ایران بعد از انتخابات ریاست جمهوری، و همینطور عکس العمل مردم به این حرکات و جنبش سبز در کردستان و اعتصاب عمومی در ۲۸ مرداد، فاکتورهای مهمی در همین یک ماه اخیر هستند که رژیم را متوجه انجام فعالیتهایی برای سرکوب این فضا و تاثیراتش کرده است. سازماندهی همه این ها به قرارگاه قدس رژیم میرسد. بررسی فعالیتهای قرارگاه قدس و نیروهای اطلاعاتی رژیم کمک میکند تا اهداف و نقشه های رژیم که ما ادعا میکنیم برای سرکوب است بیشتر روشن شود. از جمله: در عراق انتخابات پارلمان و تعیین حکومت در جریان است و ایران بعنوان یکی از طرفهای جدی ذینفع قدرت در عراق موقعیت چندان خوبی ندارد و در کشمکش و در بده بستان های احتمالی با نیروهای دیگر انتخابات هستند. ملاقات های مختلف و متنوعی در منطقه در جریان است و از جمله رئیس جمهور عراق در روستایی در نوار مرزی ملاقات کردند! که بیربط به این اوضاع و اوضاع امنیتی رژیم در کردستان عراق نیست. تلاش های رژیم علیه اپوزیسیون مستقر در عراق و در منطقه کردستان همچنان ادامه داشته است، مجاهد در مرکز عراق تقریباً برچیده شد و آنجا دیگر اثری از مجاهد سابق نیست. فاکتور دیگر این است که هم خود رژیم هم و قرارگاه قدس آن یکی از پاهای جدی مسئله بیرون کردن و یا برچیده شدن اردوگاه های اپوزیسیون ایرانی در کردستان عراق بوده و این تلاش کماکان به قوت خود باقی است. (طبعاً دولت ترکیه و عراق و حکومت منطقه ای و حتی سیاست های ب.ک.ک خود هر کدام بشکلی این مساله را مورد تاکید قرار میدهند و دنبال اجرای آن هستند و زمان مناسب آن باید فرا برسد). فاکتور مهم دیگر این است که در همین دوره رژیم تمرکز بالایی از نیروهای اطلاعاتی و ضربتی برای در دام انداختن و ضربه زدن به نیروهای پیشمرگ و حتی نیروهای گارد آزادی (که در شهرپور دو بار جاده مریوان سنج را ساعتها به کنترل خود در آوردند) را ایجاد کرده بود. تا این زمان چنین تقابل بزرگی وجود نداشت. همیشه و در چند سال گذشته مرتباً واحد های سازمانهای مسلح ناسیونالیست در کردستان حضور داشته اند و تقریباً هیچگاه این قطع نشد و همه دنبال فعالیتهای سیاسی و تشکیلاتی و مالی بوده اند. طبق اطلاعات ما در این سالها و بویژه دو سال اخیر بسیاری از این واحدها دچار ضربه شدند که دلایل مختلفی دارد، اما مسئله اصلی این است که درست در چنین وضعیتی چنین تمرکزی از طرف رژیم برای ضربه زدن سراسری صورت میگیرد و این نیروها بدام میفتند و دچار چنین ضربات سنگینی میشوند. فاکتور مهم دیگر مساله "عروج" سلفی ها و القاعده است! این مساله مهمی است که باید بعنوان یکی از برگه های بازی رژیم دیده شود. در چند سال گذشته همه نیروهای سیاسی و مطلع، میدانند که نیروهای سلفی با پول و امکانات زیاد دیگر جریانات و دولتهای مرتجع و حتی زیر نظارت پنهان و آشکار نیروهای اطلاعاتی بزرگ شدند و اجازه فعالیت داشتند. این جریانات اساساً برای مقابله با نیروهای مبارز و کمونیست و جوانان آزادیخواه بکار گرفته شدند. اینها را بر اساس فاکت و نمونه های موجود میگویم، این جریانات هر کجا که قدرتی داشتند، مثلاً در محلاتی، فضا را بر جوانان و زنان تنگ کردند و آستین پیراهن های پسران را دراز، ریش های آنها را بلند و بر سر زنان چادر و مقنعه زدن و بچه های خردسال را در کلاسهای فساد و جنایت "تربیت" میکردند و در مرزها فعالیت های متنوعی انجام دادند و ... همه اینها از برکات رژیم برای این نیروها و از برکات این نیروها برای رژیم است. اینکه ترورهای اخیر بدست اینها

صورت گرفته باشد یا نه مهم نیست مهم این است که این بخشی از نقشه خود رژیم است و درست در چنین مقطعی است که به آن نیاز دارد. درگیری و جنگ القاعده و سلفی ها آنهم مسلحانه از جانب این نیروها شروع نشد. سالهاست این نیروهای مرتجع و قرون وسطایی فعالیتهای خودشان را دارند و رژیم هم در مجموع وجود و حضور چنین نیروی سیاهی باب طبعش بوده است. رژیم نتوانست نیروهای دیگری را عامل این ترور ها نشان دهد و تقریباً همه جریانات هم از این اتفاقات فاصله گرفتند. کشتن زندانیان سیاسی به احتمال بسیار زیاد یکی از اهداف رژیم بود. هر چند این مساله در اشکال دیگری ادامه خواهد داشت اما با شکست این پروژه رژیم تنها کاری که ماند درگیریها و حمله به القاعده بود که رژیم شروع کرد. تنها کاری که نتوانستند انجام بدهند جلو انداختن فایده سلفی ها و القاعده ای ها بود که واقعا کل تشکیلات آنها برایشان واضح بوده است و ظاهراً مسئله راه انداختن ارباب و کشتاری که در نظر داشتند برایشان کمترین فایده را داشت به فلج کردن یکی از چوب دستی های خود رژیم یعنی القاعده و سلفی ها، محدود ماند.

پرتو: دنبال این ترورها مراکز پلیسی و سران جمهوری اسلامی تلاش کردند که از جمله ترورها را کار نیروهای اپوزیسیون جمهوری اسلامی بدانند که در کردستان عراق مستقر هستند. مدعی هستند که تعدادی از باندهای مذهبی سلفی و القاعده عامل ترورها بوده اند و تعدادی را هم دستگیر کرده اند. هدف جمهوری اسلامی از راه انداختن این فضا چیست؟

اسد گلچینی: همانطور که اشاره شد هدف این دستگیری ها قطعاً بدون تردید از سر راه برداشتن یا محدود کردن و مقابله با القاعده ای ها و سلفی ها، که سالهاست مستقیم و غیر مستقیم در خدمت ارتجاع و نیروهای اطلاعاتی و امنیتی پلیس بوده اند، نیست. برای رژیم راه دیگری نمانده بود. رژیم باید تحت عنوان مقابله با ترورهای اخیر و برای مرعوب کردن فضا از جریاناتی قربانی میگرفت و آنها را مورد تعرض هر چند ظاهری قرار میداد. جمهوری اسلامی زمانیکه متوجه شد نمیتواند مستقیماً از زندان و از فعالین عرصه های مختلف مردم برای این هدفشان قربانی بگیرد و آنها را مورد تهاجم قرار دهد سراغ جریانات دست ساز خود رفت و آنها را مورد تعرض قرار داد. مبارزه مردم و موج عظیم، نه به رژیم اسلامی در کردستان دشمن موجودیت کل رژیم است.

مستقل از اینکه کدام جریان مورد تعرض قرار میگیرد زمانیکه فضا نظامی شود، طبیعتاً بر همه وجوه مبارزات مدنی و اجتماعی کارگران و دانشجویان و زنان تاثیر منفی خود را میگذارد. هدف رژیم هم همین است. کردستان و بویژه سنج همیشه کانون این مبارزات بوده و در این دوره نیز با فعالیتهای مهمی برای بازسازی این فعالیتهای و رادیکال شدن آن روبرو بوده ایم. آخرین مورد آن اعتصاب عمومی در ۲۸ مرداد در سنج و شهرهای دیگر کردستان بود و فعالیت بسیار گسترده ای را در میان کارگران و مردم زحمتکش دامن زد. باید متوجه شد که رژیم بسیار آگاهانه و بدقت این فعالیتها را زیر نظر دارد و از آنها وحشت دارد. فضا که نظامی شد نقشه های رژیم عملی شده است. ترور کردن بهترین وسیله برای مرعوب کردن فضا است. از طرف هر کسی صورت بگیرد این عوارض را دارد. در وضعیت کنونی ایران و بویژه بعد از خرداد یکی از مراکز توجه رژیم برای کنترل اوضاع کردستان بوده است. هشیاری همه فعالین سیاسی و اجتماعی و حزبی و بویژه کمونیستها و چپ ها در چنین مقطعی مهم است. این هشیاری دست رژیم را خواهد بست و اتفاقاً میتوان به مستحکم تر کردن صف مبارزاتی و تشکیلاتی که روشهای دشمن را بشناسند و در مقابل آن سد ببندند برای تقویت مبارزات کمک کننده است. مبارزات جوانان و کارگران و زنان در دانشگاه و کارخانه و کارگاه ها و در میان بیکاران برای رسیدن به خواستها و مطالباتشان بطور قطع در جریان است. این مبارزات باید روی پای خود تقویت شود. دام این فضای ترور که هدفش مرعوب کردن همین مبارزات است نباید افتاد. امروز رژیم به چنین فضایی نیاز دارد و در مقطع دیگری جریانات بی ربط و بی ریشه ای مثل پژاک یا جریانات مشابه که میتوان سازنده ترور و بمب گذاری و ... باشند. پرچم آزادی و برابری و مستقل از پرچم های سبز و سیاه رژیم و دنباله روان آنها تحت هر نام دیگری و از جمله برنامه فعالیت ناسیونالیستها، هر چه روشنتر باید اساس این مبارزات قرار بگیرد و این پرچم و رهبران آن میتوانند چنین اهدافی برای سرکوب مبارزاتشان را دور بزنند.

پرتو: مراکز پلیسی جمهوری اسلامی در دوسال اخیر جنگ

روانی پلیسی را علیه حزب حکمتیست راه انداخت، در این مدت هم از کانالهای مختلف اقداماتی از تهدید گرفته تا مراجعه به دولت عراق و حکومت منطقه ای کردستان عراق علیه حزب حکمتیست و رهبران آن پیش برده است، این اقدامات چقدر جدی است و هدف جمهوری اسلامی چه است؟

اسد گلچینی: بطور واقعی بعد از عروج چپ در دانشگاه رژیم متوجه خطر بالفعل چپ در جامعه شده و اثر حزب ما، خط و سیاست ما را در آنجا دید. اما بعد از دو سال سرکوب اعتصاب عمومی در کردستان یکبار دیگر حضور قوی و خطر عروج و قدرتیگری چپ را به رژیم نشان داد و باز هم اینبار خیلی روشنتر از وقایع دانشگاه این تحرک به حزب حکمتیست و فراخوان آن وصل شد. اینها به اضافه حضور گارد آزادی در کردستان و شکست پی در پی رژیم برای ضربه زدن به آن رژیم را بیش از پیش به حزب حکمتیست حساس کرده و آنرا بعنوان خطری جدی در مقابل خود میبیند. طبیعتاً رژیم تمام تلاش خودش را برای ضربه زدن به این حزب، به هر طریقی خواهد کرد. تلاشهای اخیر رژیم برای فشار به حضور حزب ما در کردستان عراق را باید در کنار دستگیریها و سرکوب دو سال گذشته گذاشت. حزب حکمتیست هوشیاری کافی برای مقابله با چنین توطئه ها و خنثی کردن آنها را دارد. از همان دو سال قبل دستگاه های پلیسی و اطلاعاتی رژیم به کمک نئو توده ای ها تلاش زیادی کردند تا حزب حکمتیست را بعنوان حزبی نظامی برجسته نگارند تا مبارزات دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب و هر سطح دیگر از مبارزه آزادیخواهانه در جامعه را از جمله به این بهانه سرکوب کند. آنها بوسیله جنگ روانی و شکنجه وحشیانه و بلف زندهای معمول به زندانی و اعتراضات زیر شکنجه تا حدودی هم موفق شدند و این همچنان ادامه دارد. "دب تهران" وظایفش را دنبال میکند. چه در سطح ایران و چه مشخصاً در کردستان هم باید وسیعاً اهداف رژیم و تئوتوهای ها را بشناسند و تمام شدنی نیست. ضربه زدن و بدام انداختن واحد های گارد آزادی هم بخشی از تلاش گسترده اطلاعات بوده است و در سالهای گذشته همه شاهد هستند که نیروهای مسلح گارد با کاردانی و اطلاع از تاکتیک های رژیم چگونه بیش از ۲۰ بار حضور واحد ها را ممکن کردند. حضور رهبران شناخته شده کمونیست در میان مردم چه در ایران و چه در عراق و یا هر جای دیگری که ایرانیان هستند برای رژیم همیشه مایه نگرانی بوده است. تلاش کرده اند تا مانع این شوند و در دوره اخیر و مشخصاً یک ماه گذشته و در جریان پیشبرد نقشه هایی که به آنها اشاره کردم که از طرف قرارگاه قدس و نیروهای اطلاعاتی پیش برده شد از جمله در دام انداختن نیروهای گارد که نتوانستند در میان مردم حاضر شوند و حاکمیت رژیم را به سرخه بگیرند مساله جدی بود.

پرتو: کل این مسائل نشان از برنامه جدی جمهوری اسلامی علیه اپوزیسیون است که هم راه انداختن جنگ روانی و هم ایجاد رعب و وحشت و ایجاد محدودیت برای فعالیت اپوزیسیون جمهوری اسلامی را شامل میشود، در این مورد چه فکر میکنید؟

اسد گلچینی: همه اینها جدی هستند و رژیم به این وسیله هم در تلاش برای مرعوب کردن مردم و سرکوب مبارزاتشان است. این مهمترین هدف رژیم است. برداشتن پایگاه نیروها و احزاب در کردستان عراق هم هدفی است که آنها دنبال میکنند و نقشه همان چیزی است که در مورد مجاهد پیش بردند. طبعاً محدود کردن هر درجه از فعالیت اپوزیسیون جمهوری اسلامی مستقیماً به نفع رژیم برای اهدافی است که دنبال میکند. این اتفاق تا وقتی که نیفتند خوب است، مهم نیست ما چه اندازه با این احزاب موافق یا مخالف هستیم، هدف رژیم نباید جلو برود. اما مستقل از نیت ما این اتفاقات ممکن است دیر و یا زود بیفتد. اپوزیسیون باید هوشیار باشد و ضربه زدن به خود و مردم را از هر طریقی به حداقل برساند.

مردم هم دقیقاً باید بدانند که مبارزاتشان روی پای تشکل ها، رهبران و نفوذ تود های آنها ممکن است پیش برده شود. اساس کار ما همین بوده است و آنچه که ریشه رژیم را میتوان برکنند همین مبارزه توده ای کارگران و مردم انقلابی در اتکا به تشکیلات و حزبشان است که البته در کردستان سازمان مسلح خود را نیز دارد، گارد آزادی را دارد که سازمان مسلح توده ای است اما بدون داشتن چنین حزب و سازمانی، یک قدم پیشبرد کار کمونیستی و کارگری قدرتمند و رسیدن به سرنوشتی انقلابی این رژیم ممکن نیست. این کار ماست و این میتوان کارگران و مردم زحمتکش را برای خواستها و مطالباتشان در مباره ای که دارند هدایت کند.

آنچه باید آموخت...

طبقه کارگر ایران، کمونیستها و انقلابیونی که خواستار آزادی سیاسی، خلاصی فرهنگی و نجات از قید استثمار و ستم سرمایه داری هستند باید یک بار دیگر درسهای این تحولات را مرور کنند و آن را در مقابل مردم انقلابی در ایران قرار دهند. باید مانع از تکرار شکست شد. باید کمک کرد که این دور باطل خاتمه یابد. آزموده را آزمودن خطاست.

پشت پرده دود

تشخیص ماهیت دعوائی که میان جناحهای رژیم در جریان بود کار سختی نبود اگر جامعه ایران با پرده استار دود فریب و ریاکاری میدیا و جریانات سیاسی، فرهنگی و فکری بورژوازی روبرو نشده بود. در پس پرده دودی که بر فضای جامعه ایران گسترده منفعت سر راست بورژوازی را به عنوان انقلاب، به عنوان آزادی و به عنوان عدالت اقتصادی به مردم قبولانند.

از یک طرف صفی تشکیل شد که از موسوی، کروبی و رفسنجانی تا اوباما، براون و سارکوزی، از داریوش همایون، سلطنت طلبان پیوسته به دو خرداد تا کهنه چپی های تازه لیبرال شده، از گنجی و حجابیان تا حزب بی بی سی و سی ان ان، و از شاخه های مختلف حزب توده تا بورژوازی و ناسیونالیستهای حزب کمونیست کارگری در آن حضور به هم رساندند. صفی که سر انجام سر از نماز جمعه رفسنجانی و روز قدس جمهوری اسلامی در آوردند. این نماز جمعه و این جنبش سبز میعادگاه و نقطه ملاقات همه این جریانات بود. آنها مردم را پای صندوقهای رای کشاندند و بعد هم به خیابان آوردند و قهرمانیهای این مردم چشم بسته به خیابان آمده را به عنوان سند حقانیت به همان مردم تحویل دادند.

از طرف دیگر شارلاتانهای مستعضعف پناه و دلسوزان محدودنگر فقرا، به همراه جریانات همزاد خود در فلسطین و لبنان و در دنیای اسلامزده شرق، صف وسیعی از طبقه کارگر، زحمتکشان و تهیدستان شهری و روستائی ایران را در حمایت از احمدی نژاد به پای صندوقهای رای کشاندند. و بعدا در عروج اعتراضات شهری با انگشت گذاشتن بر ترکیب و مضمون طبقاتی جنبش سبز، طبقه کارگر و زحمتکشان را به بی تفاوتی سوق دادند و مانع از آن شدند که طبقه کارگر به نام خود و با قدرت خود از شکاف میان جناحهای رژیم در خدمت منافع خود بهره گیرد، صف خود را مستحکم تر، آگاه تر و متحد تر کند.

در این میان، صدای طبقه کارگر، صدای حقیقت، در غوغای تبلیغاتی بورژوازی در سطح جهان محو شد و مشعل راهنمای کمونیسم طبقه کارگر در ظلمات پرده دود بورژوازی کم سو نمود. این صدا و این مشعل تنها از جانب تعداد معدودی از کمونیستها، از جمله حزب حکمتیت، بلند شد.

امروز که دیگر واقعیات، پرده استار بورژوازی بر جامعه را تا حدی کنار زده، امروز که حماقت آخر خط سبز آشکار شده، و معلوم شده است که بر اساس استراتژی انقلاب سبز و سپاه مبارزه برای خلاصی فرهنگی، جدال برای رهائی از دست اسلام سیاسی و مبارزه برای عدالت اقتصادی از طریق

مسابقه در کثرت شرکت کنندگان سبز یا سپاه در نماز جمعه امه سبز و سپاه و در روزهای قدس و عاشورا و تاسوعا و غیره نیز دنبال میشود، اوج انقلابیگری سبز، رهبران و احزاب شرکت کننده در آن از یک طرف، و دامنه و عمق عدالت خواهی جریانات لمین مستضعف پناه فاشیست اسلامی از طرف دیگر روشن شده است. به همراه این واقعیت تلخ، هر انسان آزادیخواهی که در این ماجرا شرکت کرد به فکر میافتد که چرا از اینجا سر در آورده است؟ سرنگونی جمهوری اسلامی و آزادی و برابری پیش کش چرا از صف نماز جمعه، روز قدس و عاشورا و تاسوعا سر در آورده است؟

درسهها

اگر کمونیستها این تجربه را در خطوط عمده جمعبندی نکنند، نه تنها کنار رفتن پرده دود و روشن شدن حقیقت به سرخوردگی و احساس فریب خوردگی در میان توده وسیع مردم انقلابی منجر میشود بلکه این تراژدی تکرار خواهد شد. در نتیجه باید لااقل بعضی از درسهای این دوره را مورد تاکید قرار داد.

۱ - دعوا بر سر چیست؟

درس اول: باید همیشه متوجه بود که دعوا بر سر چیست. نه اینکه خود برپا دارندگان یک حرکت و یا شرکت کنندگان در آن چه میگویند، بلکه در دنیای واقعی، پشت اختلافات و کشمکشها چه منافع زمینی و واقعی ای نهفته است و جنبشی که بپا شده چه چیز را پیروزی خود میدانند؟ این جنبش سبز اگر رفسنجانی ولی فقیه میشد یا موسوی رئیس جمهور میشد خود را پیروز میدانست. این پیروزی نه ربطی به آزادی سیاسی دارد و نه ربطی به خلاصی فرهنگی. موسوی و رفسنجانی کارنامه عیان تری از این حرفها دارند. کسانی که گفتند اینها موسوی سابق و رفسنجانی گذشته نیستند دروغ گفتند. بعلاوه دعوا بر سر عدالت اقتصادی و مبارزه با فساد هم نبود. احمدی نژاد و خامنه ای خود از طراحان و مجریان اصلی توسعه سرمایه داری در ایران، خصوصی سازیها و بستن صنایع غیرسود ده هستند. پلاتفرمشان بیکار کردن کارگر و افزایش سود سرمایه است. اینها میگویند با دزد مخالف اند اما مگر بهره کشی سرمایه دار از کارگر و مگر نفیس سودبری سرمایه دار چیزی جز دزدی در روز روشن است؟ واقعیت این است که این دعوا به طریق اولی دعوا بر سر سرنگونی جمهوری اسلامی هم نبود؛ به عکس، کشمکش بر سر نحوه نجات آن بود.

۲ - دنیا طبقاتی است

درس دوم: جامعه ایران و سیاست در ایران هر دو طبقاتی هستند. به هر چیز و به همه چیز باید محک طبقاتی زد. کل پرده دود جبهه سبز و احزاب وابسته، بر این رکن استوار بود که جامعه ایران به دو صف "مردم" و "رژیم" تقسیم شده است. صف مردم ظاهرا از کارگر عاصی از بردگی مزدی و زن و جوان به تنگ آمده تا رفسنجانی و موسوی و

رهنورد را در بر میگرفت. ظاهرا این صف منفعت، سیاست و تاکتیک واحدی داشت. سیاست و تاکتیک که سر از نماز جمعه و روز قدس در آورد.

این تقسیمبندی، واقعیت جامعه ایران را منعکس نمیکند، بلکه سیاست و منفعت طبقات دارا را به عنوان منفعت کل جامعه به خورد طبقه کارگر و مردم انقلابی میدهد. جامعه ایران یک جامعه سرمایه داری است و نیض جامعه را رابطه کار و سرمایه تنظیم میکند. جدال میان طبقات دارا، همیشه جدال بر سر چگونگی توزیع سهم آنها از سودی است که طبقه کارگر تولید میکند. این جدال همیشه سیاسی است و سیاست در جامعه بورژوازی در نهایت بحثی درباره نحوه تقسیم سود است. نقطه اشتراک همه جنبشهای بورژوازی این است که سود بردن از کرده طبقه کارگر نه تنها جایز بلکه تنها راه زندگی است؛ در مورد اصل سود بری سرمایه اختلافی ندارند. همه سیاستهای بورژوازی، حتی اگر در حال جنگ کامل هم باشند، با فرض بقای این رابطه پایه ریزی میشود که کارگر کار میکند و مزد میگیرد و سرمایه دار سرمایه میگذارد، مزد میدهد و سود میبرد.

این حکم در مورد کشمکش جناح های جمهوری اسلامی هم صادق است. دعوا نه بر سر اسلام است، نه بر سر عدالت و نه آزادی. دعوا بر سر این است که در اوضاع جدید و چشم انداز جدیدی که برای گسترش سرمایه داری در ایران فراهم آمده است کدام بخش از طبقات دارا سهم بیشتری از قبل سود تولید شده توسط طبقه کارگر را میبرد. دعوا بر سر این است که چه کسی صنایع نفت، ماشین سازی، مخابرات و ذوب آهن و فولاد را صاحب میشود: گروه بندی مالی سپاه یا گروه بندی مالی رفسنجانی و شرکا؟ بورژوازی ناچار است برای جمع آوری نیرو از طبقه کارگر و از توده مردم انقلابی، این کشمکشهای خود را در قالب "مسائل مردم" مطرح کند. نیروهای سیاسی طبقات دارا هم درست همین استراتژی را دنبال میکنند.

۳ - سرمایه دار دمکرات نداریم

ادعا میکنند که علاوه بر طبقه کارگر و مردم انقلابی بخشهایی از بورژوازی و حتی دولت جمهوری اسلامی آزادی میخواهند و دمکرات هستند! میگویند استبداد ناشی از اسلامیت رژیم و عقب ماندگی آن است! این هم جزء دیگری از آن پرده دود فریب است. در ایران، استبداد جزء ذاتی هر نوع سرمایه داری است. در ایران، سرمایه دار دمکرات نداریم. نمیتوانیم داشته باشیم.

در بازار جهانی سرمایه، جوامعی شبیه ایران تنها با اتکا به نرخ سودآوری بالا میتوانند سرمایه جلب کنند. این نرخ سود را تنها با نیروی کار ارزان و طبقه کارگر خاموش ممکن است تامین کرد. تضمین طبقه کارگر خاموش در ایران، بدون استبداد ممکن نیست. استبداد سیاسی در ایران ریشه در این واقعیت دارد و نه در اسلامی بودن رژیم. اسلامیت رژیم تنها به این استبداد چاشنی عقب ماندگی و اختناق فرهنگی میزند. رژیمهای دیگر سرمایه داری میتوانند فشار فرهنگی را بردارند اما قادر به قبول آزادی های سیاسی نیستند. هر ذره آزادی سیاسی در ایران فوراً مجال را برای تشکل و

مرگ بر جمهوری اسلامی! زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

"از ته جامعه آمدن" و "قیافه میمون" احمدی نژاد اعتراض داشت. و همین، باروت زیادی به جریان اسلام سیاه داد تا با سرمایه گذاری بر آن، "بی سر و پا"ها، "از ته جامعه" آمده ها و بردگان گرسنگی را حول خود بسیج کند و یا آنها را منفعل سازد. جنبش سبز برای اولین بار در تاریخ اخیر ایران، مبارزه علیه جمهوری اسلامی را در قالب مبارزه "بالا شهری"ها باز تعریف کرد.

از طرف دیگر احمدی نژاد و اسلام سیاه، مدعی بهبود وضع زندگی طبقه کارگر در اوج استبداد سیاسی و اختناق فرهنگی شدند. در واقع وعده دادند که در پروسه بازسازی سرمایه داری برگرده طبقه کارگر و مردم زحمتکش به "فقر" و "محرومین" کمک خواهند کرد. کوشیدند تا تولیدکننده ثروت در جامعه، به صف گدائی رضایت دهد تا آنها بتوانند ثروت جامعه را در قالب سود به خود اختصاص دهند.

طبقه کارگر و مردم انقلابی در ایران بار دیگر دیدند که مبارزه برای خلاصی فرهنگی از مبارزه برای آزادی سیاسی جدا نیست و مبارزه برای آزادی سیاسی از مبارزه برای برابری یعنی نجات از چنگال سرمایه داری جدا نیست. اگر کسی آزادی میخواهد باید جای خود را در صف مبارزه برای برابری باز یابد و اگر کسی برابری و نجات از سرمایه داری را طلب میکند باید پیشقراول مبارزه برای آزادیهای سیاسی و فرهنگی باشد.

۷ - قابلیت های جمهوری اسلامی

تجربه این بار هم نشان داد که جمهوری اسلامی چه از نظر پایه های اجتماعی و چه از نظر قدرت دفاع از خود به هیچ عنوان شباهتی به رژیم شاه ندارد. جمهوری اسلامی ذوب نمیشود. جمهوری اسلامی به یک ایدئولوژی فاشیستی مسلح است و از آن مهمتر نیروی مسلح ایدئولوژیک تا دندان مسلح دارد که اگر پای آن بیاید حاضر میشوند که جامعه ایران را عراقیزه و لبنانیزه کنند و به تباهی بکشانند. این خطر، بخش مهمی از سرمایه بورژوازی برای برحذر داشتن توده مردم از تلاش برای سرنگونی انقلابی رژیم و پایه شکست های پی در پی سیاستهای بورژوائی در مقابل این رژیم است. جمهوری اسلامی در هر قدم، مخالفین بورژوازی خود را "سورپرایز" کرده است، شکست داده است و به همراه آن مردمی که امید شان را به این اپوزیسیون بسته اند را ناامید ساخته است. این دور باطلی است که بورژوازی به جنبش سرنگونی جمهوری اسلامی تحمیل کرده است و این یکی از دلایل اساسی بر سر کار ماندن جمهوری اسلامی است. جمهوری اسلامی ذوب نمیشود، باید آن را ذوب کرد. جمهوری اسلامی در جهت منفعت انسانیت سرنگون نمیشود مگر اینکه با یک نقشه آگاهانه و با یک پرچم روشن و رهبری روشن تر آنرا سرنگون کرد. باید از افق بورژوائی سرنگونی و تغییر جمهوری اسلامی عبور کرد. باید سیاست کمونیستی و کارگری را اتخاذ کرد. تنها نیروی که میتواند مانع کشانده شدن جامعه به یک از هم گسیختگی کامل توسط داروخته های جمهوری اسلامی و یاسایر جریانهای سیاسی مسلح شود، قدرت متشکل، مسلح و توده ای طبقه کارگر و مردم انقلابی است. در غیاب این قدرت، فعلا یا جمهوری اسلامی باقی میماند و یا ایران به کام عراقیزه شدنی به مراتب دهشتناکتر فرو میرود. تنها طبقه کارگر و انقلابیگری این طبقه است که میتواند نیرو، انرژی و افق لازم برای سرنگونی جمهوری اسلامی را

جمهوری اسلامی منتقل کردند. جنبش ناسیونالیسم اسلامی به دست ناسیونالیست های پرو غرب انگوی سبز کرد، ناسیونالیستهای پرو غرب پرچم عظمت طلبی ایرانی را به دست اسلامیها دادند. بورژوازی پرو غرب با نظام جمهوری اسلامی آشتی کرد.

در این پروسه لیز خوردن سیاسی، طبقات دارا حق زن را فروختند، حق کارگر را فروختند، حق جوان را فروختند و آزادی را فروختند. دل زنان را به گل و بته مقنعه زهرا رهنورد خوش کردند. زنان را تشویق کردند تا آرایش خود را پاک کنند و در نماز جمعه به امامت رفسنجانی شرکت کنند. ناسیونالیستهای متشکل در اکس مسلم یواشکی پرچم "کهنه مسلمانی" را کنار گذاشتند و به امامت سیاسی رفسنجانی و کروی "نومسلمان" شدند و مردم را به نماز جمعه رفسنجانی فراخواندند.

در این چرخش، جنبش سبز و نماز جمعه آن پیش درآمد آزادی سیاسی و انقلاب سوسیالیستی اعلام گردید. و در غیاب حضور قدرتمند کمونیستها و طبقه کارگر، احمدی نژاد و بزرگترین بلوکبندی سرمایه داری در ایران به عنوان مدافعین عدالت اقتصادی به خورد بخش مهمی از طبقه کارگر و مردم زحمتکش داده شد.

همه دروغ گفتند. همه کلاهبرداری سیاسی کردند تا بتوانند بورژوازی را در هر حال چه در قالب احمدی نژاد و چه موسوی در قدرت نگاهدارند. دروغ گفتند تا بتوانند نخست وزیر و رئیس جمهور نسل کشی انقلابیون و کمونیستها را به کرسی رهبران آذیخواه، سردسته سرکوب زن و مبتکر رنگ پاشی و اسیدپاشی به صورت زنان بی حجاب را بر صندلی رهبری جنبش رهایی زن و لپین قمره زن بزرگترین گروه بندی سرمایه داری در ایران را به عنوان نماینده مردم زحمتکش به جامعه بقبولانند.

خیره کننده، بیش از قهرمانیهای مردم، شیدای سیاسی جریانهای بورژوازی بود. خیره کننده، صورت مسئله کاذبی بود که در مقابل جامعه قرار دادند و تقریبا به همه قبولانند که گویا فاز اول و دوم انتخابات در ایران بر سر سعادت مردم زحمتکش و آذیخواه است. خیره کننده، چرخشهای احزاب و جریانهای سیاسی و صف بندی جدید در صحنه سیاست ایران بود. صحنه سیاست ایران دوباره چیده شد و طبقه کارگر و مردم زحمتکش باید دوستان و دشمنان خود را در این زمین لوزه از یاد نبرند.

۶ - مبارزه برای آزادی از مبارزه برای برابری جدا نیست

در این تحولات یکی دیگر از شگردهای کلاسیک بورژوازی به نمایش درآمد. از یک طرف جنبش سبز نه تنها هیچ تعلق خاطری به "عدالت اقتصادی" و بهبود شرایط کار و زندگی طبقه کارگر، از بیمه بیکاری تا کاهش ساعت کار، از ممنوعیت اخراج تا حق تشکل و اعتصاب، از تعیین حداقل دستمزدها توسط نمایندگان مستقیم کارگران، حرف نزد بلکه در مقابل ادعاهای طرف مقابل، به جنگ اقتصاد صدقه ای رفت و حتی امروز هم که حرف از آزادی زندانیان سیاسی میزند منظورش فعالین سبز است و نه رهبران زندانی طبقه کارگر و کمونیستها. خاصیت جنبش سبز این بود که حتی طالب آزادی سیاسی نبود. اعتراض داشت که احمدی نژاد "ابرویش را در مقابل مردم غرب" برده است و از موضع گنده دماغی اشرافی به "بی سر و پا بودن"،

اعتراض کارگری باز میکند، سودآوری سرمایه را به خطر می اندازد و سرمایه داری در ایران را به بحران فرو میرد. همه اقشار مختلف سرمایه دار، از آن که دو کارگر دارد تا آنکه ده هزار کارگر، در این ارزان نگاهداشتن نیروی کار منفعت مشترک دارند.

۴ - سرنگونی داریم تا سرنگونی

بخشهایی از بورژوازی ایران، و جهان، میتوانند در مقطعی خواستار سرنگونی جمهوری اسلامی شوند اما در همان حال تمام تلاش خود را میکنند که تا در این پروسه تغییر یا سرنگونی، در مقابل هر تحولی که در آن طبقه کارگر و مردم انقلابی قدرت بیابند، خارج از دایره کنترل آنها متشکل شوند و سودآوری سرمایه را به خطر بیندازند بایستند. به خطر افتادن سودآوری سرمایه برای بورژوازی، هرج و مرج و بحران است. بورژوازی تمام سعی اش را میکند که دولت در بالا دست بدست شود. بهترین راه این کار، انداختن پروسه تغییر و سرنگونی به قالب دعوی جناحها و یا انقلابات مخملی و سبز و غیره است.

چنین سرنگونی ای نیازهای طبقه کارگر و مردم انقلابی را پاسخگو نیست، به عکس میتواند به مستحکم شدن قدرت بورژوازی منجر شود و در واقع حاکمیت بورژوازی را نجات دهد. منفعت طبقه کارگر و مردم انقلابی در سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی است و این سرنگونی نه تنها در شکل بلکه در مضمون انقلابی است. طبقه کارگر باید پلاتفرم سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی را داشته باشد و وسیعترین نیرو را حول آن گرد آورد. این تنها راه عبور از جمهوری اسلامی به شرایط مطلوب برای طبقه کارگر و مردم زحمتکش است.

۵ - برای بورژوازی، جز سود، همه چیز قابل معامله است: دوستان مردم کیانند؟

یک بار دیگر تجربه نشان داد که بورژوازی، جنبشهای بورژوائی و احزاب سیاسی آنها همه چیز را میتوانند بفروشند. بورژوازی پرو غرب ایران که در دوره قبل، دل مردم را به سرنگونی محتوم جمهوری اسلامی به کمک دست غیبی آمریکا، خوش کرده بود، همراه با آمریکا و غرب از جمهوری اسلامی شکست خوردند. دست غیبی بریده شد و پرچم ناسیونالیسم عظمت طلب ایران (که وعده قدرت ایران یعنی سلطه بورژوازی ایران بر منطقه و سهم بزرگتر آن از ثروت تولید شده توسط طبقه کارگر است) در این جدال توسط احمدی نژاد و جمهوری اسلامی به غنیمت گرفته شد. معلوم شد جمهوری اسلامی و احمدی نژاد، لااقل فعلا، بهتر از همتای پرو غرب خود میتوانند منفعت بورژوازی را حفظ کنند.

جنبش سرنگونی بورژوازی پرو غرب خوابید و همراه آن غرب و پرو غرب امیدشان را از دست دادند و به مبارزه در قالب جناحهای رژیم رضایت دادند. از دولت آمریکا تا شاهزاده منظر السلطنه و از لیبرالها تا حزب کمونیست کارگری "الباس جنگی" را کردند، کراوات و پاپیون زدند و از ضدیت با جمهوری اسلامی به ضدیت با احمدی نژاد "لیز خوردند". همه از حزب بی بی سی و سلطنت طلبان تا اپورتونیستهای حزب توده و حزب کمونیست کارگری همراه اوپاما و مرکل و سارکوزی، مبارزه خود را به زیر پرچم سبز

درسهای فوق نیستند که حزب حکمتیست برای قبولاندن آنها، طی سالهای گذشته، تا پای جان تلاش نکرده باشد. تاریخ این حزب سراسر تلاش برای ممانعت از تکرار تجربه، تلاش برای به میدان کشیدن و قدرتمند کردن طبقه کارگر و سرنوشتی انقلابی جمهوری اسلامی، بوده است. هر کس که درسهای بالا را درست و از آن خود میداند باید از خود پرسد که چرا در حزب حکمتیست نیست؟ اگر حزب حکمتیست قویتر از این بود، این تجربه تکرار نمیشد. هنوز هم دیر نشده است. کمیته مرکزی حکمتیست همه کمونیستها و رهبران و فعالین طبقه کارگر را به پیوستن به این حزب دعوت میکند. شاید مهمترین درس این تجربه این است که خوب یا بد، این حزب تنها نقطه امید است.

پلنوم ۱۵ کمیته مرکزی
حزب کمونیست کارگری - حکمتیست
شهریور ۱۳۸۸ - سپتامبر ۲۰۰۹

به تلویزیون پرتو کمک مالی کنید!

تلویزیون پرتو تربیون زن، کارگر و جوان معترض، تربیون آزادیخواهی است.
کمکهای خود را میتوانید به شماره حساب زیر واریز کنید.

دارنده حساب: A.J
شماره حساب: 60281719
کد بانکی: 205851
نام بانک: Barclays



ضعیف کمونیستها و طبقه کارگر نمیتوان تغییر داد. کمونیستی که از سر ناچاری خود را مجبور به شرکت در "جنبش مردم" یافت، در نهایت رد چاندانی از خود باقی نگذاشت و در تصویر بزرگ جامعه، سربازی شد از ارتش سبز. فعالیت، تغییر واقعیت است نه فعالیت جسمی. در جامعه، فعالیت پدیده اجتماعی است و نه قهرمانی فردی. کمونیست منفرد، کمونیست بی سازمان و کمونیستی که نمیتواند خود را در ابعادی اجتماعی در صحنه ظاهر کند با همه قهرمانیهایی که از خود نشان دهد منفعل است و راهی جز دنباله روی از اوضاع ندارد. برای کمونیست منفرد نه میشود تاکتیک تعیین کرد و نه راه نشان داد. کمونیسم بنا به تعریف، راه و تاکتیک برای فعالیت اجتماعی است و نه فردی. کمونیستها در این تحولات از سازمان لازم برخوردار نبودند. آنجا هم که سازمان داشتند، این سازمان، قدرت پاسخگویی به نیازهایی در ابعاد جامعه را نداشت. قدرت لازم برای پاسخگویی به تبلیغات عظیم بورژوازی از سی ان ان تا بی بی سی و تمام میدیای غرب را نداشتند. چپ ناسیونالیست به اندازه کافی افشا و منفرد نشده بود و کمونیسم به اندازه کافی متشکل و متحد نبود.

عین همین واقعیت برای طبقه کارگر هم صادق است. کارگر متفرق هیچ قدرتی ندارد حتی اگر در تحولات اجتماعی شرکت کند، مستقل از اراده خود، به عنوان پیاده نظام جنبشی که به حرکت در آمده است ظاهر خواهد شد. طبقه کارگر قدرتش در موقعیت اش در تولید است و نه در زور بازو، "جوانمردی"، و یا کثرت آن. کسی که میخواهد انقلابی را بدون تشکل و اتحاد طبقه کارگر سازمان دهد، انقلابش به این تشکل و اتحاد نیاز ندارد و این چیزی بهتر از انقلاب سبز یا مخملی و در هر حال ضد آزادی و ضد کارگری نخواهد بود.

۱۰ - باید به حزب حکمتیست پیوست

کمونیسم در این دوره بیش از هر جا در حزب حکمتیست خود را نشان داد. واقعیات و درسهای بالا را حزب حکمتیست طی سالهای گذشته بطور منظم در مقابل جامعه قرار داده است. هیچیک از

گرد آورد. در غیر این حالت، یا باید به آغوش جناحهای جمهوری اسلامی خزید و یا باید تن به استحاله شانسی جمهوری اسلامی داد.

۸ - برای پیروزی بر جمهوری اسلامی باید سازمان و قدرت پیروزی را داشت

یک تاکتیک اساسی جریانات بورژوائی برای ممانعت از سازمانیابی و تشکل طبقه کارگر و مردم انقلابی، القای این تصویر است که گویا جمهوری اسلامی را بدون سازمان، بدون رهبری، بدون پرچم روشن میتوان سرنگون کرد. کافی است پیغمبری، امامی یا ناجی ای پیدا شود و از طریق تلویزیون و ماهواره مردم را هدایت کند تا به خیابان بیایند و جمهوری اسلامی را سرنگون کنند! این تر حماعت مطلق یا شارلاتانیسم کامل است. این تاکتیک کسی است که میخواهد مردم را برای معامله با جمهوری اسلامی و برای گرفتن سهم از آن به میدان بکشد و نه برای سرنگونی آن. این تاکتیک جریاناتی است که میخواهند با انقلاب مخملی و سبز و راه راه، از بالا جمهوری اسلامی را به سازش و تسلیم بکشند بدون اینکه امکان متحد شدن و سازمانیابی طبقه کارگر و مردم انقلابی را داده باشند. در این تاکتیک، دیگر پرچم سرنگونی مهم نیست، سرنگونی معنی نمیشود، در نتیجه میشود پیوستن بورژوازی پرو غرب ایران به رفسنجانی و موسوی را پیوستن موسوی و رفسنجانی هم به جنبش سرنگونی و نماز جمعه و روز قدس را تاکتیکهایی برای سرنگونی جمهوری اسلامی معرفی کرد.

اما مهمتر از همه اینکه این تاکتیک در مقابل جمهوری اسلامی بنا به تعریف شکست خورده است. فضا و برنامه های تلویزیونهای لس آنجلس و میدیای بورژوازی پرو غرب ایران طی ده سال گذشته، نمونه مجسم این تاکتیک "داهیان" بود. تاکتیک که در تحولات اخیر اوج ناتوانی و پوچی خود را نشان داد. به خیابان آمدن کافی نیست، طغیان بی برنامه جوابگو نیست. باید سازمان داشت. باید سیاست داشت. باید متحد بود. و باید این جنگ را مانند یک جنگ واقعی به پیروزی رساند. حمله سرخپوستی به صف دشمن، هر چند که قهرمانانه هم باشد، در قرن بیست و یک و در مقابل دشمنی مانند جمهوری اسلامی شکست خواهد خورد و در نهایت، قهرمانی همه کسانی که در این جنگ شرکت کرده اند تنها به ابزار معامله و سازش بخشهای مختلف بورژوازی بدل خواهد شد.

برای پیروز شدن باید قدرت پیروزی را داشت. برای پیروز شدن باید معنی سرنگونی انقلابی و تفاوت آن با انواع دیگر سرنگونی را دانست. و برای سرنگونی باید سازمان و رهبری داشت. برای پیروزی باید قدرتمندترین نیروی جامعه ایران یعنی طبقه کارگر را به میدان کشید. لحظه ای که کارگران برق و نفت و گاز دست از کار بکشند، ماشین و موتور بسیج و سپاه حرکت نخواهد کرد؛ سیستم، در آستانه سقوط قرار میگیرد. کسی که این حقیقت را از چشم جامعه مخفی میکند ناتوان از سرنگونی جمهوری اسلامی است.

۹ - کمونیسم و طبقه کارگر بی سازمان، بنا به تعریف پاسیو است

تجربه تحرکات توده وسیع شهری در ایران و تجربه سکون طبقه کارگر در این رویدادها هر دو نشان داد که این واقعیات را با نیروی پراکنده و

ساعات و فرکانس تلویزیون پرتو

تلویزیون پرتو هر روز ساعت ۳:۳۰ بعد از ظهر و ۲:۳۰ شب به وقت تهران از کانال شش روی ماهواره هات برد پخش میشود.

فرکانس پخش:

HOTBIRD
Orbital Position: 13 degrees East
Transponder: 134
Downlink Frequency: 11200
Downlink Polarity: Vertical
FEC: 5/6
Symbol Rate: 27,500

برنامه های تلویزیون پرتو را همچنین همزمان از سایت www.glwiz.com و با انتخاب Channel 6 میتوانید مشاهده کنید.